
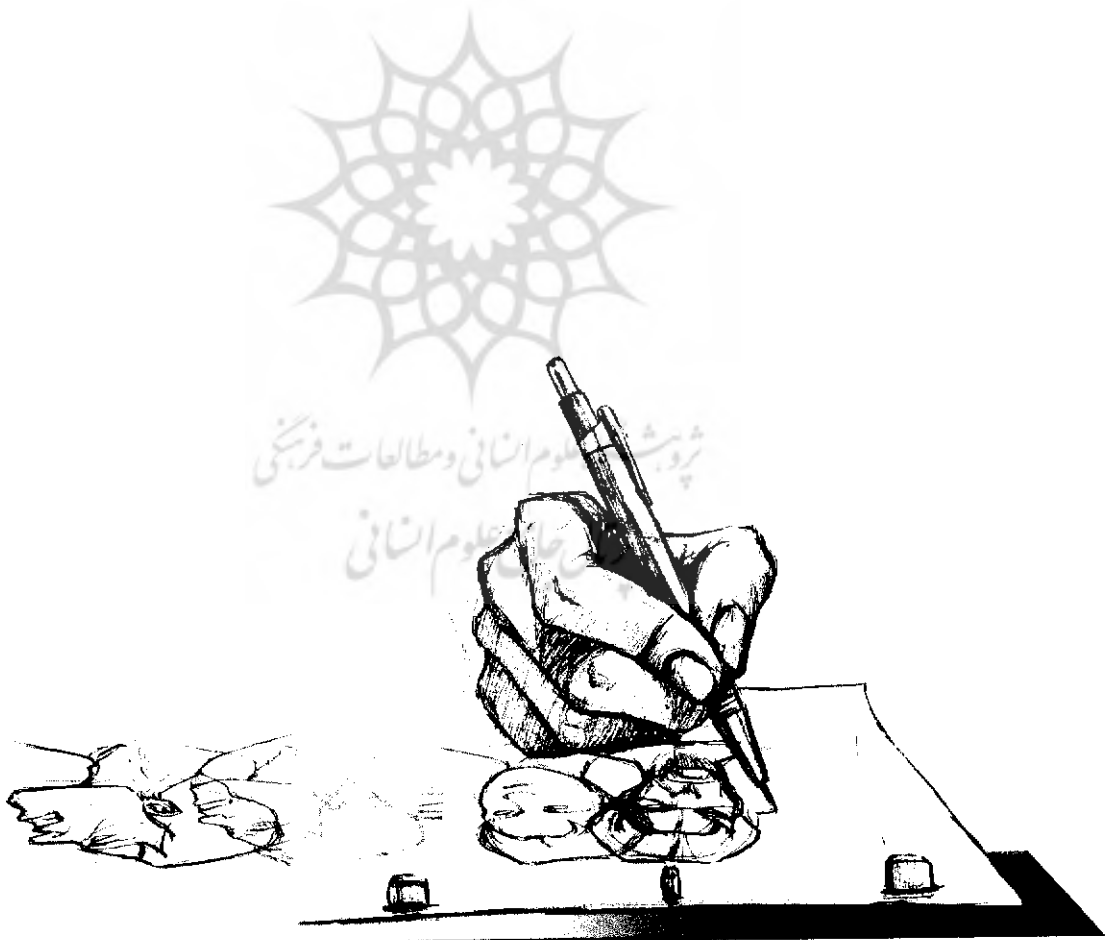


آهنگ ساز صورتی!!

تورج زاهدی 



تواردها ناشی از آن است که موسیقی مانچینی قطعاً صورتی رنگ است، نیز مؤید آن است که مطلبی درباره او، نمی‌تواند عنوان دیگری غیر از «آهنگ‌ساز صورتی» داشته باشد. آیا به راستی این‌طور نیست؟

آن‌هایی که به عرصه زیبا و جاذب موسیقی فیلم عشق می‌ورزند و مباحث نقد موسیقی فیلم را از طریق نوشته‌ها و نقدهای من دنبال می‌کنند، به خوبی واقف‌اند که آهنگ‌ساز محبوب من کیست: انیوموریکونه.

پلنگ صورتی چهل ساله شد، اما آیا ابتدا فیلم پلنگ صورتی خلق شد یا کارتون آن؟ پیش از این که پاسخی برای این پرسش بیابیم، بهتر است ابتدا این نکته را پی‌گیری کنیم که «هنری مانچینی» تا آن زمان، در عالم موسیقی فیلم چه کارنامه‌ای داشت، چگونه شد که «بلیک ادواردز»، او را برای ساختن موسیقی این مجموعه فیلم‌ها برگزید. فیلم **پلنگ صورتی** در سال ۱۹۶۴ ساخته شد. و تا آن زمان، قریب ده سال بود که مانچینی به کار در سینما اشتغال داشت و در زمینه موسیقی فیلم برای خود اسم و رسم درخور اعتنایی به هم زده بود. در میان موسیقی متن‌های مرسوم در آن زمان، یعنی دهه پنجاه، شکوه و جلال ارکسترال حرف اول را می‌زد. آهنگ‌سازیانی که در آن مقطع از تاریخ هالیوود، به مقام «ستاره» نایل شدند، مردان بزرگ و خلاق بودند مانند «میکلوس روژا»، «آلکس نورث»، «ماکس استایز»، «ویکتور یانگ»، «لئونارد روزنمن»، «هوگو فریدهوفر»، «جورج دانیسنگ»، «آلفرد نیومن» و... این مردان، پیرو شیوه رایج در آن دوره از حیات هالیوود، بودند

اگر قرار باشد فرایند فردیت آهنگ‌سازان سینما را از دیدگاه روان‌شناختی بررسی کنیم و از این نظر برای هر یک از آن‌ها، رنگ ویژه‌ای را اختیار نماییم، بدون شک رنگ مخصوص و انحصاری «هنری مانچینی»، همانا رنگ صورتی است. این مصداق بارز، چندان با خلاقیت موسیقایی مانچینی مناسبت دارد که وقتی سال‌ها پیش به معرفی او پرداختم، از همین رنگ در عنوان مطلب سود بردم: «آهنگ‌ساز صورتی» (ماهنامه فیلم)، به همین جهت این توضیح ضروری را در پیشانی نوشته حاضر قرار دادم که اگر خاطره‌ای را از آن مطلب به یاد دارید، بدانید که این دو نوشته، جز عنوان، هیچ وجه اشتراک دیگری ندارند؛ هر چند که قطعاً بسیاری از اسامی و تاریخ‌های تقویمی، به ضرورت جبر تقدیری، در هر دو مطلب یکی است. همه این

برای اصلاح موی سر به یکی از آرایشگاه‌های مشهور هالیوود (از همان آرایشگاه‌هایی که مردم در ذهنشان هزاران شاخ و برگ برایش تصور می‌کنند) رفته بود. اتفاقاً در همان روز، مانچینی هم درست به همان آرایشگاه رفته بود! تصورش را بکنید، در زمانی که موسیقی متن فیلم‌ها با ارکسترهایی اجرا می‌شدند که به اندازه جمعیت یک کشور نوازنده داشتند، مانچینی با ارکستر کوچک و جمع و جور چند نفره کار می‌کرد که چقدر مورد توجه بود. ادواردز به او گفت که از این سبک‌های اپرایی و بسیار جدی به تنگ آمده و خواهان یک ارکستر کوچک و عامیانه است. البته صادقانه دلیل آورد که راستش بودجه‌اندک هم مزید بر علت شده است! چنین شد که همکاری مانچینی و ادواردز به وقوع پیوست و تا پایان عمر مانچینی ادامه یافت. در سال ۱۹۶۴ بلیک ادواردز تصمیم گرفت فیلم **پلنگ صورتی** را بسازد و از مانچینی خواست به همان سبک و سیاق، موسیقی عامه‌پسندی برای فیلم او بسازد. مانچینی هم پذیرفت و الحق قطعه‌ای ساخت که کاملاً عامه‌پسند از کار درآمد و نه تنها در کشور خودش، که در همه کشورهای جهان مورد توجه قرار گرفت. منتها مانچینی نبوغ به خرج داد و تمهیداتی در کارش به ظهور رساند که خواص هم آن را پسندیدند و با رغبت به تم مشهور و ارکستراسیون خلوت ولی غنی آن گوش فرا دادند. این تم با ضرب‌های سنج و به نحوی کامل تهیج‌کننده آغاز می‌شود. که یک نت پیانو آغازگر آن است. این ریتم دو ضربی، به وسیله پیتری کاتوهای کترباس، در مقام آکوپانیمان همراهی می‌شود. یعنی دقیقاً همانند کارکرد موسیقی جاز

که به ظواهر چشم‌گیر بیش از حقایق ارزشی نهفته در ژرفای آثار هنری بها می‌دادند. خواسته یا ناخواسته به هارمونی چند وجهی، ارکستریون شلوغ و جلال‌مند، آکوپانیمان پیچیده و پر سطوح، استفاده از ارکسترهای سمفونیک بالای چهل.

امروزه بسیار معمول است که در صحنه‌های ضروری، فقط یک ساز به صورت سولو، تفسیرگر تصویر باشد. اما در دهه چهل و پنجاه، یک ارکستر بزرگ و کامل چنین وظیفه‌ای را بر عهده می‌گرفت. مانچینی کسی بود که با برخورداری از نبوغ کامل، این کلیشه را شکست و در دهه پنجاه از کار با ارکسترهای سمفونیک پرهیز کرد، حتی در صحنه‌های مورد اشاره، یک ساز را به صورت سولو به کار گرفت. کاری که در نوع خود، نوجویی و بدعت به شمار می‌رفت. ارکستراسیون مانچینی در فیلم‌های دهه پنجاه، متشکل بود از سازهای مرسوم در ارکسترهای جاز، به همراه پرکاشن ویژه‌ای که در موسیقی فولکوریک کشورهای آمریکایی لاتین به کار می‌رفت. ملودی‌های اصلی او اغلب برای ترومپت یا ساکسیفون و گاهی هم فلوت نوشته می‌شد؛ بعضاً سازهایی مانند گیتار باس، گیتار، پرکاشن و یک پیانوی لطیف آن‌ها را همراهی می‌کرد. این ملودی‌ها عموماً از ریتم‌های متنوع لاتین یا بلوزهای سیاه‌پوستان آمریکا نشأت می‌گرفت.

در سال ۱۹۵۸ «بلیک ادواردز» کارگردان شاد و سرزنده هالیوود، که در آن سال‌ها فیلم **پیتروگان** را برای تلویزیون ساخته بود و در به‌در به دنبال آهنگ‌ساز مناسبی برای آن می‌گشت. روزی

در یک روندی سی ساله، این تم در هفت فیلم سینمایی در مقام موسیقی متن به ظهور رسید. اما کار به همین جا خاتمه نیافت. زیرا ادواردز طبق عادت (چنان که مجموعه تلویزیونی پیتروگان محصول ۱۹۵۸ را نیز در سال ۱۹۶۷ به یک فیلم سینمایی تبدیل کرد) تصمیم گرفت این روند را در قالب دیگری نیز حیات بخشد. لذا از «فریز فرلنگ» و «دیوید دوپاتی» دو تن از شاخص‌ترین کارتون سازان آن زمان، درخواست کرد که طرح‌هایی برای ساخت کارتونی بر مبنای پلنگ صورتی ارایه دهند. خط اصلی فیلم زنده پلنگ صورتی از این قرار بود که یک کارآگاه عجیب و غریب فرانسوی به نام «ژاک کلوزو» با نقش آفرینی «پیتر سلرز» (چیزی نظیر کارآگاه کلمبوی آمریکایی با بازی پیتر فالک) مأمور حفاظت از یک الماس قیمتی به نام «پلنگ صورتی» می‌شود، در حالی که همزمان یک سارق بزرگ الماس «رابرت واگن» که در هیأت یک دزد شیگرد فعالیت می‌کند، پلنگ صورتی را می‌رباید و کلوزو هم به تعقیب بی‌وقفه او می‌پردازد. فرلنگ و همکارش دوپاتی، حدود ۱۵ طرح مختلف برای کاراکتر کارتونی پلنگ صورتی پیشنهاد دادند. ادواردز با حوصله تمام همه را می‌دید و از میان آن همه، فقط یک طرح را انتخاب کرد. و البته همچنان که همه ما می‌دانیم، آن طرح چیزی نبود جز همین پلنگ صورتی معروف و دوست داشتنی فعلی که معرف حضور همه علاقمندان پر و پا قرص اوست. این کارتون زیبا آنقدر محبوبیت پیدا کرد که به عنوان یک ایده بسیار بدیع و جاذب برای تبلیغ فیلم‌های سینمایی، عملاً تماشاگران را برای دیدن فیلم سینمایی آن ترغیب کرد.

سیاهان. سپس دو جفت نت که در واقع بخش آغازین تم اصلی را تشکیل می‌دهند، بر بالای این مجموعه ظاهر می‌شوند. اما در اکتا و بم و قطعاً باز هم به عنوان تم همراهی کننده این تم فرعی، دقیقاً سه بار اجرا می‌شود، ولی بار سوم، از حالت استقلال خارج شده و بی‌درنگ ادامه می‌یابد و همان تم اصلی (و البته بسیار مشهوری که همه ما از زن و مرد گرفته تا کودک و جوان و پیر، آن را می‌شناسیم) را پدید می‌آورد. تمی که با یک آلنوی سولو در ناحیه بم اجرا می‌شود و آنقدر بازیگوشانه و شوخ است که بی‌اختیار لبخندی هم بر لبانمان می‌آورد! چند ثانیه بعد که ناگهان جاز وارد معرکه می‌شود و نوازنده بسیار ماهر آن، با آن برازندگی و استحکام، پاساژ پر پیچ و خمی را اجرا می‌کند، گروه ترمپت‌ها ادامه مأموریت را برعهده می‌گیرند و تم را محقانه به پیش می‌برند، آن‌ها را به اجرای بداهه یک ساکسیفون می‌سپارند؛ در این بار چند ساز زهی از خانواده ویلن هم آن را حمایت می‌کند. پس از این بداهه نوازی نوبت به اجرای مجدد همان تم اصلی می‌رسد. اما این بار به جای ساکسیفون، ساز مورد علاقه و خاطره‌انگیز مانچینی یعنی فلوت، اجرای آن را برعهده می‌گیرد. این تم اگر چه متولد سال ۱۹۶۴ است و برای فیلم پلنگ صورتی به کارگردانی بلیک ادواردز پدید آمده، اما شش بار دیگر هم در دنباله‌های زنده پلنگ صورتی تکرار شد. بازگشت پلنگ صورتی (۱۹۷۵)، پلنگ صورتی دوباره می‌تازد (۱۹۷۶)، انتقام پلنگ صورتی (۱۹۷۸)، محاکمه پلنگ صورتی (۱۹۸۲)، نفرین پلنگ صورتی (۱۹۸۳) و پسر پلنگ صورتی (۱۹۹۳). یعنی

نمی‌زند و انعکاس تمام حالات او را موسیقی بر عهده می‌گیرد. به علاوه پلنگ صورتی درست مانند باستر کیتون، که به مرد صورت سنگی شهرت یافت، هیچ واکنش مبالغه‌آمیزی نسبت به وقایعی که در اطرافش می‌گذرد از خود نشان نمی‌دهد. این خود بر اهمیت موسیقی و اثرات آن می‌افزاید. اساساً شخصیت‌های کارتونی، بسیار حراف و پرتنش‌اند و نسبت به کم‌ترین کنش، از خود واکنش‌های بسیار اغراق‌آمیزی نشان می‌دهند. میمیک‌های مبالغه‌شده شخصیت‌هایی مثل میکی موس یا ملوان زبل، گواه صادقی بر این ادعایند. همین نکته به اثرات موسیقی دامن می‌زند و نفوذ آن را در ضمیر ناخودآگاه بیننده شدت می‌بخشد. یعنی درست همان چیزی که در مورد موسیقی زیبا و گویای مانچینی برای کارتون پلنگ صورتی اتفاق افتاد، دامنه‌اش حتی اثرات همین موسیقی در فیلم‌های زنده سینمایی را نیز تحت‌الشعاع قرار داد. چنان‌که کم‌تر کسی است که به مجرد شنیدن این تم، به جای پلنگ محبوب و صورتی مجموعه‌های کارتونی، جناب کارآگاه کلوزو را در ذهن خود تداعی کند. هر چند که در این میان، تفوق بی‌چون و چرای کمی (۱۷۵ قسمت کارتونی، در مقابل فقط شش نسخه فیلم زنده سینمایی) به هیچ وجه بی‌تأثیر نیست. اسامی با نمک قسمت‌های مختلف کارتونی هم جای خاص خود را دارند. اسامی‌ای از قبیل: دست خوش صورتی! چشم صورتی! یک لبخند قشنگ بزن، بگو صورتی! بیا تو، آب صورتی‌یه! او یا حتی همین اسمی که ما برای مطلب حاضر برگزیده‌ایم: آهنگ‌ساز صورتی! به مصداق بازتاب شرطی

محبوبیت این کارتون آنقدر فراگیر شد که خود را به همه تحمیل کرد! چندان که مدیران شبکه NBC از «فرلنگ و دوپاتی» خواستند تا پلنگ صورتی را به صورت یک مجموعه دنباله‌دار تلویزیونی درآورند. حاصل کار آن‌ها، یعنی همین کارتون پلنگ صورتی، در طول سالیان به بیش از ۱۷۵ قسمت بالغ شد که در نوع خود رکوردی محسوب می‌شود. در تمامی این قسمت‌ها تم زیبا و (اگر نخواهیم به گناه مفرح بودن و نشاط برانگیزی، خست و رزیم)، باید بگوییم جاودانه مانچینی به عنوان موسیقی متن مورد استفاده قرار گرفت. از سال ۱۹۷۸ زمان هر قسمت به ۹۰ دقیقه رسید که البته چند کارتون دیگر نیز به طور جانبی در کنار آن پخش می‌شد. کارتون‌هایی مثل بازرس و مورچه و مورچه‌خوار که از چارلز داگلاس گودوین برای ساخت موسیقی متن آن‌ها دعوت به عمل آمد و موسیقی مانچینی آنچنان با شخصیت پلنگ صورتی عجین شده و در آن مستحیل گشته بود که عملاً در هیچ فیلم دیگری کاربرد نداشت. چنان‌که حتی اگر (از طریق کاست یا CD و DVD به این موسیقی گوش فرا دهیم، بی‌درنگ چهره مغفوم و فکورانه پلنگ صورتی - که اصلاً معلوم نیست درباره چه چیزی فکر می‌کند! - با آن نگاه عاقل‌اندر سفیه‌اش - که به نظر می‌رسید خود او از همه سفیه‌تر باشد! - در قوه خیال ما منظور می‌شود.

یکی از رمزهای اصلی موفقیت این کارتون، علایم و مشخصه‌هایی است که طراحان زبردست آن، به پلنگ صورتی داده‌اند. اولین نکته این است که در این کارتون، پلنگ صورتی اصلاً حرف

بسیار درخشانی از خود به جای گذاشت.

پی نوشت:

۱- هرگاه نوازنده، به جای آرشه، از ناخن برای به صدا درآوردن یک ساز زهی آرشه‌ای استفاده کند (مثلاً مثل نواختن سه تار- البته بلا تشبیه) به این تکنیک نواختن، پیتری کاتو گویند.

در روان‌شناسی پائولوف، حدیث مکرر صورتی در این مجموعه طویل و مسلسل کارتونی موجب شده که ما حتی ملودی مانچینی را هم صورتی ببینیم! و اگر کسی منع مان نکند و برایمان دست نگیرد (و به عبارتی مضمون کوک نکند) باید صادقانه اعتراف کرد که ما حتی ارکستراسیون و آکومپانیمان این موسیقی را نیز صورتی می‌بینیم. حالا اگر کسی ایراد بگیرد که اصوات موسیقایی چگونه می‌توانند قابلیت تبدیل شدن به الوان گوناگون (آن هم هیچ رنگی نه و فقط صورتی!) را داشته باشند؟ پاسخ درست و دندان‌شکن این است: «ایراد شما در این خصوص، صورتی است و به همین دلیل خوددزنی محسوب می‌شود!» اما چه نوعی از خوددزنی؟ پاسخ روشن است: «خوددزنی صورتی!»

آخرین توضیح این که مانچینی تا آخرین لحظه فعالیت و موسیقایی‌اش در هالیوود، ده بار نامزد دریافت جایزه اسکار شد و چهار بار هم آن را تصاحب کرد:

۱- ۱۹۶۲ برای موسیقی صبحانه در تیفانی

به کارگردانی بلیک ادواردز.

۲- ۱۹۶۳ برای موسیقی روزگار گل و

شراب به کارگردانی بلیک ادواردز.

۳- ۱۹۷۲ برای موسیقی گاهی یک تصمیم

بزرگ به کارگردانی پل نیومن.

۴- ۱۹۸۳ برای موسیقی ویکتور/ ویکتوریا

به کارگردانی بلیک ادواردز.

«هنری مانچینی» در ۱۶ آوریل ۱۹۲۴ در ایالت

اوهایوی آمریکا متولد شد و در ۱۹۹۴ درگذشت.

او بدون هیچ چون و چرایی، یکی از بزرگان کم

نظیر عالم موسیقی فیلم به شمار می‌رود که آثار